۱۳/۶/۳۱

۱۲ ۶۷

ترجمه تاریخ یمینی بفارسی اصل از ابی النصر محمد بن عبدالجبار عتبی متوفای بعد
از سنه ۴۱۳ هـ مطابق سنه ۱۰۲۲ م ترجمه است چنانکه در اکتفاء القنوع است ص ۹۷ ترجمه از
ناصح بن ظفر بن سعد منشی جرفادقانی

نوشته اول نسخه (سزاوار ترجیحیه که زبان گوینده دلایل مشغوف
ماشیل [illegible] (والولاء مزید العلو والرفعة تمت الکتاب) تاریخ تحریر ۱۲۵۱

بازبین شد
۱۳۵۳ خ

کتابخانه آستان قدس

اسم کتاب ترجمه تاریخ یمینی بفارسی

مصنف / مؤلف اصل از ابی النصر محمد عتبی ترجمه از ناصح بن ظفر بن سعد جرفادقانی

خطی / چاپی نستعلیق ۲۲ سطری

سال طبع یا تحریر ۱۲۵۱ عدد اوراق ۹۰

جزء کتب تاریخ شماره ۱۰۷۲

شماره عمومی ۴۲۰۹ شماره قبض

واقف میرزا رضا خان نائینی تاریخ وقف مرداد ۱۳۱۱

طول ۳۰ عرض ۱۹ سانتیمتر قفسه ۹

سال ۱۳۴۸ خورشیدی

دائره امور
فهرستگان
آستان قدس رضوی

کتابخانه رضوان

(تأسیس میرزا رضا خان نائینی)

قاضی نور در سال ۱۳۴۹ قمری

اسم کتاب ....

اسم مصنف ....

بخط ....

باندازه .... سانتیم طول و .... عرض

جزو کتاب ....

نمرهٔ قفسه ....

نمرهٔ کتابخانه ....

برای استفاده عموم افتتاح میشود

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بازبینی شد

بازبینی شد
۱۳۵۲

کتابخانه آستان قدس
وقف خاص

بسم الله الرحمن الرحیم

سزاوارتر چیزی که زبان گوینده بدان مشغوف باشد و عنان جوینده بدان معطوف حمد و ثنای باری جلّت قدرته و علت
کلمته است که آدمی را بزینت عقل و فضیلت فضل مخصوص گردانید و ظاهر او بجمال صورت و کمال هیات بیاراست و باطن
او بنور معرفت مزیّن و منوّر کرد و بسعادت هدایت ارزانی داشت تا بنظر صایب و فکر ثاقب در عجایب قدرت و غرایب
فطرت نظر کرد و بدانست که این صحن الخلقون [?] که باعشار ثواقب ملوّن است و این سراپردهٔ بوقلمون که بانوار کواکب مزیّن است
بی رافعی حکیم و صانعی قدیم صورت پذیر نیست و این بساط اخضر که مرصّع است بجواهر ازهار و این بسیط اغبر که ملمّع است
بمفاجر انهار بی قادری دانا و مقدّری توانا ممکن نیست و بر وجود خویش که عالم صغری است اندیشه گماشت که این نقش نگاشت
و از ناچیز بچیز آورد و در ظلمت رحم بتفصیل اجزا و تقسیم اعضای او ترتیب و ترکیب کرد و قالب مظلم او بشعلهٔ حیات
روشن گردانید و لمعهٔ از فیض نور بحر است و ایالت خطهٔ وجود او کی باز داشت و چون تخمیر طینت و تدبیر زینت او باتمام رسید
و هنگام رحلت و میعاد نهضت بفضای صحرا نزدیک شد پیشتر منزلی لایق نهاد و غذای موافق بنیاد او بمجاری پستان
حاضنه فرستاد و هر یک را از ملاذ و شهوات دنیا برابطهٔ متین در جزوی از اجزای او ببست و واسطهٔ عضوی از اعضای
او سبب انتفاع و استمتاع او گردانید تا بحدت بصر از الوان و اکوان و متبرجات و متنزهات تمتع می یابد و بحس
سمع از اصوات و زمزمهٔ حیوانات باخبر باشد و بحاسهٔ ذوق بانواع مطعوم و مشروب التذاذ میکند و بقوت
ناطقه از اسرار و ارادات خویش خبر باز میدهد و دو زیری بصیر و قهرمانی خبیر از عالم عقل کل بکفایت مهمات و ترتیب
معاش و معاد او باز داشت تا منهاج مضارّ و منافع پیش چشم او روشن میدارد و درسی از معرفت مصالح و مفاسد
بر لوح تفکّر او مینویسد هٰذَا خَلْقُ اللّٰهِ فَأَرُونِي مَاذَا خَلَقَ الَّذِينَ مِنْ دُونِهِ بَلِ الظَّالِمُونَ فِي ضَلَالٍ مُبِينٍ
پس درود بر روان مقدّس و روضهٔ زاهره و تربت طاهرهٔ محمد مصطفی مجتبی خاتم النبیین و قائد الغرّ المحجّلین
صلوات الله و سلامه علیه باد که صبح رسالت او صحن گیتی را از ضلالت پاک کرد و آینهٔ زنگ آلود دلها را مصقل آیات ظلمت

جلاداد

کتابخانهٔ آستانهٔ قدس

جلا داد و خلق را از شرک برهانید صد هزار رحمت و رضوان و تحیت و سلام بر ذات معظم و عترت طاهره و اهل
بیت او که مصابیح انوار و مفاتیح اسرارند و اتباع و اشیاع و اصحاب و احزاب او باد درودی که اذیال آن نسیم
روضهٔ خلد معطر باشد و اطناب آن بمسامیر اوتاد خلود مسمّر و بالله العصمة و التوفیق همی گوید بندهٔ مخلص
و دعاگوی قدیم ابو الشرف ناصح بن ظفر بن سعد المنشی الجرباذقانی که چون ایزد تعالی خطهٔ عراق ملکه جملهٔ آفاق را
بیمن رای و رایت و فر اقبال و دولت و علو رتبت و تمسّطت [?] نفاذ اوامر و نواهی و کمال اسباب پادشاهی و بنا
عالم عادل مؤید مظفر منصور مجاهد مرابط جمال الدوله و الدین ناصر الاسلام و المسلمین ملک الامراء فی العالمین صلاح العالم
الغ باربک ایبه اعلی الله امره و رفع قدره و اعز نصره سپارست و او را اختصاص انصاف و معدلت و بسط جناح رأفت و رحمت
بر ضعفاء رعیت و افاضت احسان و انعام بر خاص و عام و افادت الطاف کرم و اصناف نعم بر وضیع و شریف
مخصوص گردانید و ایام و ساعات او رهینهٔ تأسیس قواعد خیرات و تأکید معاقد قربات و حرص بر بذل کرایم اموال
و نفایس ذخایر در وجوه مبرات و صدقات و بناء اربطه و قناطر و ترتیب مساجد و منابر و مدارس ساخت و در عهدی که
موسم جور و زمان ظلم بود عرصهٔ حمیت و حمایت و کنف عنایت و رعایت او ملجا ضعفا و موئل فقرا و پناه ستم رسیدگان
و ولیجهٔ مظلومان شد تا هر کجا کسی را پای از مزلهٔ اخطار زایل میشد دست در عروهٔ وثقای اهتمام بارگاه همایون او میزد
و بعصمت جوار و ذمت زنهار او تمسک میجست و هر که را از مفوّق کمان زمان تیر نکبتی میرسید نکایت جراحت خویش
بمرهم رأفت و رحمت او معالجت میکرد و هر که را انیاب نوایب بسموم هموم خسته میکرد بتریاق اشفاق او تداوی مییافت
و از بدو شهور سنهٔ اثنین و ثمانین و خمسمائه که نوبت سلطنت آل سلجوق بپایان رسید و ملک معظم اتابک اعظم محمد
ابن الاتابک السعید شمس الدوله و الدین ایلدگز قدس الله روحه که عماد آن مملکت و نظام آن دولت و راعی آن رمه
و حامی آن همه بود بستهٔ دام اجل شد و ملک را از رونق و شکوه و زیب و زینت و رای و رویت و قهر و قوت و هیبت
و سیاست خویش عاطل گذاشت و کار عراق متزلزل و مضطرب شد و شیاطین اتراک از شیشهٔ ضبط بیرون افتادند و قدم
صد غلام از کبار ممالیک او هر یک عفریتی بود از عفاریت انس و فرعونی از طواغیت بشر پای از جادهٔ راستی
بیرون نهادند و هر یک طمع در ملک عراق مستحکم کردند و در طرفی بقلعهٔ مستظهر شدند و راه اهل عیث و فساد باز دادند
و نقاش قدر این ابیات بر صفحهٔ حال او می نوشت ذبابةٌ باض فی رأسی وساوسها ندّو
فبه و احتی ان ندور به در سرداری که بر سر شهرداری و اندر سر آن شوی که در سر داری و بعضی

سال ۱۳۴۸ خورشیدی
بلوغ شد

کتابخانهٔ آستانهٔ قدس

شرف تمام یافته و چون ریاست بر او مقرر شد چون طبیعت که دفع عوارض علت بر آید و هرچه سبب عیب و فساد
و موجب اذیت رعیت بود از بیخ بکند و چنانکه در نص تنزیل وارد است لا تأخذکم بهما رأفة فی دین الله اول اتباع
خویش را از انواع جور و تسلط و تطاول بر بندگان خدای دست بربست و اتباع اشرار که مایهٔ شغب و منبع فتنه
بودند بعضی را بشمشیر بگذرانید و بعضی را بر درخت کشید و هر که در او اهلیت صلاح دید با خویشتن گرفت و از خالص
مال خویش وجه معاش او مباح ساخت تا همه دست از بطالت بداشتند و آتش فتنهٔ ایشان که در این چندین سال
میسوخت فرو مرد و آبروی دهاقین و معادیر اهل تمیز بقرار معهود باز رفت و متشردان روی بوطن نهادند
و امنی تمام و سکونتی کامل حاصل شد و بدین سبب هم پادشاه را در حق او عنایت تمام روی نمود و زمام
حل و عقد شهر و ولایت بدست او باز داد و بر ظلف نفس و کوتاه دستی و کم طمعی و شفقت او بر حال رعیت
اعتماد کرد و هم رعیت را مهر و محبت او مضاعف گشت و در سراها سجاده‌ها گسترده‌اند و دعای پادشاه عادل
الغ باربک و سید الوزرا اعز نصرهما و رئیس مشفق منصف از میان جان بآسمان رسانیدند و نیکنامی ایشان
در دیار و اقطار جهان منتشر شد و حظ سرای آخرت و مثوبت عقبی و مساکن خلد که در جنة المأوی از برای ایشان
بدین خیرات و مبرات معد و ممهد است روز محشر و عرض اکبر بدان خرم و شادمان باشند ان شاء الله الذین احسنوا
الحسنی و زیادة و لا یرهق وجوههم قتر و لا ذلة اولئک اصحاب الجنة هم فیها خالدون و چون فاتحهٔ کتاب
بقصیده از مدایح صاحب کبیر سید الوزرا اعز نصره مطرز بود خواستم تا هم بر ثنای او این کتاب ختم شود
این قصیده در وصف حالی بخدمت او اصدار افتاده است   دع یا عذول و قد طلبت محالا

مقوله

کیف السلو و زموا الاجمالا   ما للاساة اذا رأونی اوسعوا   کلما تمر علی القلوب نضالا   حوارکابهم و فوق
حدوجهم سکن من الحور حجالا   من کل زاهرة الجبین منیفة   تأبی الهلال ازهرها جبلها فخجلا   حملت حوالیها
الاسود عوسلا سمر الکماة العرب هم طوالا   لمعت علی اطرافهن اسنة   ترکت مواطی غیرهم اوحالا   و شاد
علی مدارج رکبهم شبابها ابطالها الابطالا   قوم اذا سمعوا الصیاح تهللوا   کالروض اضحکه النسیم شمالا   سلین
الی الهیاج کانهم در بتر رحالهم ارسالا   ربطوا باعمدة القباب صوافنا   سفرن من خلق الکماة جلالا
لا تحسبوا انا نسینا عهدکم   او ان طلبنا عنکم الابدالا   ان القلوب بحبکم مختومة   حتی یصیب بردها الاجلالا
نذر علی ان زلت بارضکم   و باحت ترابها الا کحالا   استخبر الرکبان طول نهاره   عنکم و یخبر عنکم السؤالا

حتی اذا

حتی اذا مد الظلام رواقه   اغری الغرام بقلبه اهوالا   من مبلغ عنی الوزیر الذی کم   یلقی الحیاء و یوسع الاقوالا   کم طوق منه
نعمة مشکورة لک فی رقاب   لاقت الاغلالا   الزمان و انت عون جماعة   رفع الکلاب و ضعضع الزیالا   علی الکرام علی
خطارة قدرهم عزت البطون   و اشبع الارذالا   و الرذل یطغیه النعیم و کلما   یزداد حسن الحال زاد نکالا   او لست تاد حک
الذی نفضا لی اهل الفضایل یضرب الامثالا   سارت مسیر الشمس فیک قصایدی   تطوی السهول و یقطع الآجالا
خلدت ذکرک بالمدیح کما غدا   غیلان خلد بالثناء بلالا   مالی اکلف فی زمانک فوق ما   یقوی الجبال بعبئه اثقالا
ابدا اطالب بالحطام و لم اکن   یوما من الایام ادخر مالا   الا المآثر و المناقب اصبحت   فی وجه ارباب المآثر خالا
انی بلیت بحضرة ما ارفقت   الا الخراج و بعده اغلالا   فتما لو انک بعدما فارقتکم   ابصرتنی لوجدت ثم خیالا   شاهدت
فوق الخد منی عصفرا   و رأیت حشو غلایلی خلالا   انی اعوذ بحسن رایک ان اری   بین اللئام کما تراه مذالا   مالی سوی فضلی
الیک وسیلة   و الفضل عندک یوجب الافضالا   فامنن علی بما رأیت فاننی   ساثبت شکرک بعده احوالا   و این قطعه
صدر کبیر تاج الدین معین الاسلام سید الاماثل و الصدور علی بن محمد ابن ابو الغیث که مستوفی حضرت و واسطهٔ عقد
معارف این دولت نوشته آمده است و این کتاب بمدد همت او باتمام رسیده است و ابیات پارسی که در سیاقت
آن ترکیب رفت جزوی از نتایج خاطر وقاد و نتایج طبع منقاد اوست که نظم و نثرش از سحر حلال و آب زلال حکایت میکند
و مفاخر او و اسلاف او و فضل و فضایل پدرش که ابن العمید و عبد الحمید روزگار بود در کتاب تحفة الآفاق فی محاسن
العراق مستوفی ایراد کرده آمده است   یا ابن معین الدین ان العلی   مرهونة بالادب الکامل   و انما المرء بآدابه
یفخر لا بالشغل و شاغل   و الشرف الاعلی لکل امرئ   یصدق فیه امل الآمل   یسرنی وجهک انی امرؤ   اعشق وجه الرجل الفاضل
یعجبنی ادنی حلی من الفضل   و ان کان علی العاطل   و لا ابالی بسواه و لو   علقت الدنیا علی جاهل   رضیان
من ذی بالبان العلی حافل   و بینا اقرب قربی و ان   باعد امر النسب الواصل   و ذک خر عوته اجهرها مالی
من حاصل فاسمح فما المخطوب   ان رغبا الا کفا بالعاجل اطال الله بقاء المجلس العالی من زمن الحر فی اهله غریب و الکریم
فی قومه مریب لاسیما غریبان هما کربان غربة الفضل و البعد عن الوطن و الاهل و المجلس العالی ادام الله علاه و ان کان
من آدابه بین ندامی رحلاس و من خدامه بین مراع و موانس لکنه اذا هدرت حمامة فضله لم یطارحها هدیل و اذا
غردت صداحة طبعه لم یعاودها رسیل فان اراد ان یضم الی خفیف اوزانه ثقیلا او الی علی شأنه عقیلا لزمته مساء صباح
و خدمته کما یخدم الاجسام الارواح و لا شک ان ذلک الشرف الاعلی و السعادة العظمی و للرای مزید العلو و الرفعة تمت الکتاب فی ۱۲۵۱

کتابخانه آستان قدس
ویژه مستنسخ